

کتاب جنگ

مروری به کتاب تاریخ شفاهی جنگ و خاطراتی از مرحله دوم عملیات الی بیت‌المقدس

آتشبارهای طهرانی مقدم حامی فاتحان خرمشهر بود

در کتاب تاریخ شفاهی دفاع مقدس (از سسندج تا خرمشهر) به قلم مرحوم حسین اردستانی و به‌روایتگری سردار رحیم صفوی،مروری به مرحله دوم عملیات‌الی بیت‌المقدس یا همان فتح خرمشهر شده است. در این بخش از کتاب به خاطرات جالبی نیز در خصوص نقش شهید طهرانی مقدم در تجهیز توپخانه سپاه و جود دارد؛ برشی از این کتاب را با هم می‌خوانیم.

حرکت به سمت مرز

در قرارگاه کربلا با حضور فرماندهان تیپ‌ها و قرارگاه‌ها بحث‌های زیادی شد و آنچه به تصویب رسید این بود که هم قرارگاه فتح و هم قرارگاه نصر برای تأمین مرز، عملیات را به‌طرف مرز ادامه دهند. قرار شد ساعت ۲۱:۳۰ شب ۱۶ اردیبهشت (۶۱) قرارگاه فتح و قرارگاه نصر برای تأمین منطقه مرزی ایران و عراق عملیات انجام بدهند. آنچه مادر این مرحله به‌طور واقعی به دنبال آن بودیم، آزادسازی خرمشهر و تأمین مرز بین‌المللی بود، منتها در طرح‌های عملیاتی معمولاً نوشته می‌شود اگر وضعیت خیلی خوب بود، ادامه تک بدهید؛ در این طرح هم آمده بود که بنا به دستور به سمت تنومه حرکت کنیم. برای عبور از مرز هم که باید بنا به دستور انجام می‌شد، ما از حضرت امام خمینی یا مسئولان رده بالای کشور اجازه نگرفته بودیم. عبور از مرز از نظر سیاسی و نظامی فاز دیگری بود و برای ورود به خاک عراق اجازه و مجوز حضرت امام فرماده کل قوا لازم بود. بنابراین آنچه در این مرحله در ذهن ما فرماندهان قرارگاه مرکزی کربلا آقای رضایی، بنده و فرماندهان ارتش مثل صیاد شیرازی بود، عمدتاً تأمین مرز و آزادسازی خرمشهر بود، بعد از آن می‌خواستیم از امام کسب تکلیف کنیم که چه کار بکنیم.

تأخیر یک ساعت

بالاخره مرحله دوم عملیات با یک ساعت تأخیر، یعنی در ساعت ۱۰:۳۰ شب به‌جای ساعت ۹:۳۰ شروع شد. در این چهار روز درگیری شدیدی وجود داشت؛ خصوصاً در قرارگاه نصر. دشمن فقط از رویه‌رو، یعنی از غرب منطقه به قرارگاه فتح پناک می‌زد، اما هم از قسمت جنوبی یعنی از سمت خرمشهر به پهلوی چپ قرارگاه نصر می‌زد و هم از رویه‌رو از سمت شلمچه به این قرارگاه پناک می‌زد. تمرکز عمده قوای دشمن سمت خرمشهر بود و شدیدترین درگیری‌ها در منطقه قرارگاه نصر اتفاق افتاد. تیپ‌های



شهید طهرانی مقدم در جبهه‌های دفاع مقدس

۲۲ پدر و ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) و تیپ‌های دیگر قرارگاه نصر مثل تیپ‌های لشکر ۲۱ حمزه در آن منطقه درگیر بودند. درگیری چهارروز پیوسته ادامه داشت و قطع نشد؛ ضمن اینکه دشمن تلاش می‌کرد ما را از جاده هم عقب بیندازد و چاکن بکند عراق می‌دانست اگر بتواند نیروهای ما را از جاده اهواز – خرمشهر چاکن بکند.

نقش طهرانی مقدم

عراق می‌دانست اگر بتواند نیروهای ما را از جاده اهواز – خرمشهر چاکن کند، ماه به پشت رودخانه کارون برمی‌گردیم، چون در دشت صاف هیچ موضع استقراری و پدافندی وجود نداشت. در دشت صاف و بدون عارضه و بدون مواضع پدافندی امکان گرفتن موضع و خط دفاعی وجود نداشت؛ ضمن اینکه دشمن بر منطقه مسلط بود، من پادی از حسن طهرانی مقدم بکنم. مقدم در این عملیات ۱۱ آتشبار توپخانه برای یگان‌های سپاه سازمان داده بود، برای اولین بار تیپ‌های سپاه مثل تیپ امام حسین (ع)، نجف و کربلا خودشان آتش توپخانه داشتند و اطمینان نسبی داشتند که آتش ولو محدود پشت‌سر آنها وجود دارد. تقریباً نیروهای ما به این نتیجه رسیدند که آتش توپخانه و پشتیبانی مهم است؛ مخصوصاً وقتی که دشمن پناک می‌کند. در مرحله دوم عملیات، یگان‌های قرارگاه فتح (تیپ ۲۵ کربلا، تیپ ۵۵ هوابر، تیپ ۱۴ امام حسین و تیپ ۸ نجف اشرف) توانستند با انجام بسیار خوب دشمن به پشت نوار مرزی برسند. آنها هم‌زمان با پیشروی، دشمن را هم به‌خوبی منهدم کردند، چون شناسایی دقیقی کرده بودند اطلاعات دقیقی داشتند و تاکتیک‌هایی که به کار گرفته بودند، بسیار دقیق بود؛ بنابراین توانستند همان شب اول به خط مرزی برسند. قرارگاه نصر برای هجوم با تأخیر آماده شد و وارد عمل شد و پناک‌های شدیدی که دشمن از جناح جنوبی از شلمچه کرد، سبب شد با تأخیر به خط دژ برسد. مادر آنجا یک دژ مرزی داشتیم که با خود مرز حدود دو تا سه کیلومتر فاصله داشت، دائم آنها می‌گفتند ما به مرز رسیدیم، اما به مرز نرسیده بودند، بلکه به خط دژ رسیده بودند. دژ مرزی یک خاکی‌ریز نسبتاً کوتاهی بود. مشکلی که برای ما در مرحله دوم عملیات پیش آمد، این بود که قرارگاه فتح جلوتر و قرارگاه نصر عقب‌تر بود و بین این دو قرارگاه فاصله وجود داشت که بعد از دو سه روز توانستند این فاصله را پر و الحاق کنند.

جدول

گفت‌وگوی «جوان» با فرزند و هم‌رزم شهید غلام‌رضا جوان از نیروهای تخریب و شناسایی لشکر المهدی (عج)

غلامرضا آن سوی ارون‌درفت و دیگر بازنگشت

کرد. من جا ماندم، پیاده پنج کیلومتر راه آمدم و به عقب برگشتم. غلام‌رضا سه ماه در بیمارستان امین اصفهان بستری بود و حالش خوب شد. دوباره به منطقه عملیاتی برگشت و کنار هم بودیم.

چطور متوجه شدید غلام‌رضا مفقود شده‌است؟

کنار غلام‌رضا شهید محمد نوربخش هم بود. چند روز مانده به شروع عملیات والفجر ۸، آنها روبه‌روی رأس البییشه حوالی شهر فاو رفتند تا آن محور را شناسایی کنند. همان محوری که می‌خواستیم عملیات کنیم، اما دیگر برنگشتند. قصدشان این بود برای شناسایی موانع و خط مقدم نیروهای عراقی بروند. این‌طرف را روند ما صدای تیراندازی نشنیدیم. بعدها خیلی دنبال‌شان گشتیم، اما پیدای‌شان نکردیم. تمام دریا و رودخانه را گشتیم. در همان ایام چندین تیم را مأمور کردیم، ولی هیچ اثری پیدا نشد. این دوفر از بچه‌های اطلاعات عملیات لشکر ۳۳ المهدی بودند. این لشکر زمانی که در جنگ حضور داشت بچه‌های استان بوشهر هم معمولاً به یگان‌های آن اعزام می‌شدند.

پس در روز مفقودشدن شهیدان جوان و نوربخش شما در منطقه بودید؟

بله. آنها که شب برای شناسایی رفتند و برنگشتند، من صبح به قرارگاه گزارش دادم دو نفر از بچه‌ها رفته‌اند و برنگشته‌اند. با ناپدیدشدن آنها عملیات شناسایی تعطیل شد. گفتند امکان دارد عراقی‌ها فهمیده باشند بچه‌های ما برای شناسایی خطوط‌شان از روند عبور می‌کنند. یادم است سردار فدوی که الان جانشین سپاه‌است آن موقع مسئول اطلاعات – عملیات قرارگاه نوح‌نبی (ع) بودند. به ایشان گفتم این دو روزمنده از دوست‌هایم هستند! اگر اربا را بشوند چیزی را لو نمی‌دهند، خیال‌تان راحت باشد. با این حال گفتند شناسایی را فعلاً انجام ندهید. یک هفته شناسایی تعطیل شد و دوباره شروع کردیم. چند روز بعد، هم‌چنان والفجر ۸ انجام شد. در میان اسرای عراقی عملیات، متوجه شدم دو نفرشان مشکوک صحبت می‌کنند. آنها از اسارت دو ایرانی قبل از عملیات سخن می‌گفتند، اما همچنان سرنوشت این دو شهید در هاله‌ای از ابهام بود تا اینکه سال ۱۳۷۷ گفتند در تفحص پیکر هر دو شهید حوالی فاو پیدا شده‌است.

شهید محمد نوربخش زاهد و عارف، مرد معنوی واحد اطلاعات عملیات بود. هر جا کم می‌آوردیم با محمد صحبت می‌کردیم. وقتی به او نگاه می‌کردیم حالمان خوب می‌شد، اما شهید غلام‌رضا جوان یکی از نامداران در حوزه شجاعت و شهامت بود و سخت‌ترین مأموریت‌ها را قبول می‌کرد. غلام‌رضا خیلی غیرتی بود. دروغ نمی‌گفت، از غیبت و افترا نفرت داشت. دل شیر و شهامت بالایی داشت. موقع شهادتش تنها فرزندش شش ماهه بود؛ در این شش ماه فقط دو بار پسرش را دیده بود. **شما تا پایان جنگ در جبهه ماندید؟**

بله. تا پایان جنگ در جبهه ماندم. ایایل جنگ

در آبادان و سال ۵۹ سوسنگرد بودم که در محاصره افتاد. عملیات‌های غرب و ارتفاعات شمسی، عملیات‌های سمت محور پاه و اورامانات، عملیات‌های بیت‌المقدس، رمضان، محرم و والفجر یک، بدر، خیبر، والفجر ۸، کربلای ۵ و مرصاد حضور داشتیم.

		۹		۶	
		۳		۲	۸
۶				۱	۷
	۶		۵		۹
	۹		۸		
		۳			۲
			۸		
	۲			۴	۳
			۱		۹

۸	ب	ا	و	ا	ک	ز	ح	۷
۷	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ب
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه‌در سه فقط یک‌بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

با پاسخ جدول شماره ۷۳۰۷

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا
ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا	ب	ا

از سه سمت در محاصره افتاده بودیم، ولی به هر صورت بود، بچه‌ها را یکی یکی به سمت عقب حرکت دادیم. نهایتاً باید خودم تا آخرین نفس می‌ماندم. شهید غلام‌رضا جوان، آن مقطع پیک گردان بود و مسئولیت یک گروهان برعهده من بود. در آن شرایط من ماندم و غلام‌رضا و عراقی‌هایی که در فاصله هشت متری ما بودند. قصد کردم به حرکت کنیم. گفتیم نهایتاً یا ما را اسیر می‌کنند یا می‌زنند. ۷۰-۸۰ متری از دشمن فاصله گرفتیم. جایی بودیم که عراقی‌ها ما را می‌دیدند، خمپاره ۶۰ به سمت راستم اصابت کرد و من مجروح نشدم. غلام‌رضا از سه ناحیه مجروح شد. گفتم غلام‌رضا ما داریم اسیر می‌شویم عراقی‌ها بالا سر بچه‌ها ایستاده‌اند و دارند تیر خلاص می‌زنند. کار تمام است! چهار تیر به بی‌سیم زدم تا آن را از بین ببرم و همینطور رمزش را

جوان دارید؟
در عملیات محرم در محاصره تپ مکانیزه عراق افتادیم. من و غلام‌رضا تنها بودیم و نزدیک بود که اسیر شویم. غلام‌رضا شدیداً مجروح شد و سه ترکش به او اصابت کرد. شرایط خیلی بدی داشت. نیرویی نداشتیم. نیروهای ما از شب قبل خیلی تلفات داده بودند تا فر داظهر تصمیم گرفته شد باقیمانده نیروها عقب‌نشینی کنند. دستور از بالا رسید و فرمانده تپ از پشت بی‌سیم صدا می‌زد (امامی) آنجا چه کار می‌کنی؟ گفتم شرایط اینطور است و مهمات و نیرو می‌خواهیم. چیزی از بچه‌های ما نمانده است. گفت چند نفر مانده‌اید؟ گفتم از بچه‌های گردان ۲۶۹ نفره فقط ۴۳ نفر مانده‌اند. گفت عقب‌نشینی کنید، این دستور است و باید عقب بیاوید. می‌خواستیم دستور را اجرا کنیم، ولی سخت بود. راه‌ها بسته شده بود.

هم‌رزم شهید: غلام‌رضا جوان خیلی غیرتی بود. دروغ نمی‌گفت. از غیبت و افترا نفرت داشت. دل شیر و شهامت بالایی داشت. موقع شهادتش تنها فرزندش شش ماهه بود. در این شش ماه فقط دو بار پسرش را دید. شهید غلام‌رضا جوان و شهید محمد نوربخش با هم به شناسایی رفته بودند که دیگر برنگشتند. سال‌ها پس از جنگ، پیکرشان تفحص شد

فرزند شهید پدر در چه خانواده‌ای رشد کرده بودند؟

پدرم متولد سال ۴۳ از خانواده‌ای مستضعف، اما متدین در شهر برازجان بود. والدینش با عشق و محبتی که به‌انمه اظهار داشتند نامش را غلام‌رضا گذاشتند. پدر بزرگ ما بنیابا بود و پدرم از همان کودکی به پدر بزرگ دلگرمی می‌داد و سعی می‌کرد چشم و عصای او باشد. بنابراین از کودکی برای تأمین معیشت خانواده کارگری می‌کرد. بابا نان‌آور خانواده بود. پنج برادر و سه خواهر داشت. سال ۶۲ وارد سپاه شد و همان سال با مادرم ازدواج کرد. من تک فرزند هشتم. سال ۶۴ به دنیا آمدم و بهمن همان سال پدرم به شهادت رسید.

گویا پدران‌تان از نیروهای با تجربه تخریب در جبهه‌ها بودند؟

پدرم از بنیانگذاران تخریب دشتستان بود؛ شهرستان دشتستان را به نام تخریب‌چی‌ها در دفاع مقدس می‌شناسند. پدرم سال ۶۳ عضو اطلاعات – عملیات لشکر المهدی شده بود و از سال ۶۴ تا ۶۶ در جبهه بود. مادرم موقع شهادت پدر ۱۸ سال داشت. پدرم با شهید غلام‌رضا باصولی که معروف به عارف جبهه‌ها بود، خیلی صمیمی بودند. زمانی که شهید باصولی به شهادت رسید، مادر بزرگم گفت پدرت خیلی برای این شهید بی‌تابی می‌کرد و هر روز بر سر مزارش می‌رفت؛ این شهید هم اهل دشتستان بود.

نحوه شهادت و مفقودی پدرتان چطور بود؟

پدرم بهمن سال ۶۴ قبل از عملیات والفجر ۸ وقتی با هم‌رزمش محمد نوربخش برای شناسایی رفته بودند در ارون‌درو مفقود شد و بعد از سال‌ها مفقودی در حوالی شهر فاو پیکرش پیدا شد. البته قبلی‌ای از او در تلویزیون عراق پخش شد که نشان می‌داد اسیر شده بودند. از سال ۶۴ تا سال ۶۹ خانواده امیدوار اسیر زنده باشند. یادم است سال ۱۳۶۹ پدرم از آزاد می‌شدند، پنج ساله بودم و اسرا را از ورودی شهر برازجان وارد می‌شدند. به اتفاق بچه‌ها ورودی شهر می‌ایستادم و امیدوار بودم که شاید یکی از اسرا پدرم باشد، اما هرگز این اتفاق نیفتاد و پدرم نیامد. وقتی خبری نشد یقین پیدا کردم که شهید شده است. منتظر بودیم خبری از پیداشدن پیکرش شود تا اینکه سال ۱۳۷۷ در عملیات تفحص، پیکر پدرم و شهید نوربخش پیدا شد. پدرم در قسمتی از وصیت‌نامه‌اش در نجوایی که با خدایش داشت، می‌نویسد: من نه به عشق بهشت و نه به خاطر ترس از دوزخ، بلکه برای عشق به وصال تو به جبهه آمدم.

هم‌رزم شهید

کجا با شهید آشنا شدید و در چه عملیات‌هایی با ایشان هم‌رزم بودید؟

من و غلام‌رضا هم‌کلاس و رفیق بودیم. ورودمان به جبهه هم‌زمان بود تا روزی که رفت و خبری از او نشد. در چند یگان از جمله المهدی و عملیات‌های مختلف و واحد اطلاعات با هم کار کردیم. بیشتر حضورمان در واحد اطلاعات عملیات و تخریب بود. در عملیات محرم هم‌رزم بودیم که منجر به مجروح‌شدن غلام‌رضا شد.

چه خاطراتی از هم‌رزمی با شهید

از راست به چپ

۱- لرزه‌نگار – هجدهمین حرف الفبای یونانی ■ ۲- قیصر رومی – تپه‌هی‌کننده آشپزخانه- از هفت‌سین‌ها ■ ۳- مخفف هستم- سه کیلو- آب‌نما- نام زرتشت ■ ۴- شجاع- مادر لر- گنجسدار افسانه‌ای ■ ۵- پارچه کهنه- ابخوری- تنگ- جای عبور- بخار دهان ■ ۶- خرس آسمانی- رئیس پاسبان- میمون ■ ۷- پول آلمان پیش از اتحاد پولی اروپا- رنگ- اشعه ■ ۸- محکم کردن- نوعی گره- مانعی در کار- بنده و شما ■ ۹- رودی در عراق- حق‌السکوت- شهر روی آب ایتالیا ■ ۱۰- گوالیدن- نیک خلقی- خاندان ■ ۱۱- تلخ- ضربه ورزشی- کدر- کوزه ■ ۱۲- دادگاه- زوین- رود شمال شرقی ایران ■ ۱۳- سوره زنان- خوشه گندم- جفت ماده- گشوده ■ ۱۴- اعتقادی به خدا ندارد- صد و یازده- از ورزش‌های گروهی ■ ۱۵- اوتومبیل فاقد صندوق عقب جداگانه- مال‌باخته و خسارت‌دیده

از بالا به پایین

۱- خیمه بزرگ، بارگاه- امیر ■ ۲- آمیخته- صدای ریختن پیاپی آب- ستاره‌ای ریز در درص اصف- ۳- چاشنی ساندویچ- تاخت- از لوازم التحریر- تلفظ انگلیسی ماه سوم میلادی ■ ۴- سوره هفتاد و سوم قرآن- تصدیق روسی- خسیس- تیر پیکاندار ■ ۵- حمام یک نفره- بوستان- تجملی ■ ۶- شعله آتش- تاجار پرندگان- خواهش ■ ۷- مجمع‌الجزایری در اروپا که کشور کوچکی را تشکیل می‌دهند- شادمانی- فرق سب- ۸- غزال- با جو به معنی کاوش است- جسد حیوان مرده ■ ۹- سگسکه- واحد نظامی- آجر شکسته‌ای که اساتید بنا در ساختمان استفاده می‌کند ■ ۱۰- نمای‌شنامه و داستانی که موضوع آن غم‌انگیز و شادی بخش باشد- معادل فارسی پارتیشن- چه وقت؟ ■ ۱۱- سیاره مشتری- وسیله‌ای در تجاری- کندن قبر ■ ۱۲- از سوره‌های مکی- کنار و پهلوی- سبب گاز زده- از ماکیان ■ ۱۳- وهم و خیال- از رنگ‌ها- واحد بسازی بدمینتون- تصدیق انگلیسی ■ ۱۴- خاق و خو- تیمم علی دایی در فوتبال آلمان- سبایان چشم ■ ۱۵- میوه‌ای که منغی غنی ویتامین B است- شاهانه